

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیااده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم	تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی

### مقدمه‌ی مبحث نیت

نیت یعنی چه؟ نیت همان چیزی است که ما در زبان فارسی آن را به انگیزه ترجمه می‌کنیم. انگیزه چیزی است که انسان را برمی‌انگیزد و به حرکت می‌اندازد. محرک اصلی انسان در انجام یک کار را انگیزه یا نیت گویند. چه چیزی سبب شد این کار را انجام بدهم؟ برای چه این کار را انجام دادم؟ محرک من در انجام عمل چه بود؟ از همین جا می‌فهمیم تمایل غیر از نیت است. میل به یک چیز آن قدر زور ندارد که انسان را برانگیزاند و به حرکت در بیاورد؛ ضعیف است. میل باید به شدیدترین حدّ خودش برسد تا انسان را به حرکت در آورد؛ لذا تمایلات و میل‌های ضعیف نیت نیستند. خیلی کارها هست که ما بی‌میل نیستیم انجام بدهیم؛ اما هیچ‌وقت آنها را انجام نمی‌دهیم؛ اما در انگیزه و نیت خواستی است که اگر نیروی خارجی مانع از انجام عمل نشود، حتماً آن خواست تبدیل به عمل می‌شود. پس نیت یعنی انگیزه، این یک نکته. نکته‌ی دیگر اینکه اعمالی که ما انجام می‌دهیم یک پیکره و یک روح دارد. مثل خودمان که یک بدن و یک روح داریم. پیکره‌ی عمل همان چیزی است که در خارج دیده می‌شود. روح عمل در خارج دیده نمی‌شود و چیزی است که به پیکره حیات می‌بخشد. بدنی که روح در آن نیست، جنازه‌ی بی‌ارزش است؛ نه کاری از او برمی‌آید و نه خاصیتی دارد؛ هیچ؛ اما وقتی روح در آن دمیده می‌شود، انسان زنده می‌شود و کلی ارزش پیدا می‌کند. عمل ما هم همین‌طور است. ارزش عمل به نیت و انگیزه‌ی آن است که انگیزه و نیت روح عمل انسان است. آنچه با اعضاء و جوارح انجام می‌دهیم پیکر عمل است. انگیزه‌ای که ما را به انجام عمل واداشته روح عمل

است؛ لذا از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرمودند: «**إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ لِكُلِّ أَمْرٍ مَا تَوَى**»<sup>۱</sup> منحصرأ ارزش و هویت عمل‌ها به نیت‌هاست و منحصرأ هر شخصی پاداش نیت و انگیزه‌ی خود را دریافت می‌کند؛ نه پاداش پیکره‌ی عملش را. این پیکره‌ی عمل به چه خاطر انجام شده است هم مهم است. دو نفر نماز می‌خوانند؛ یکی به خاطر عشق الهی و ایفای ادب بندگی در محضر حضرت حق و دیگری به خاطر خودنمایی، ریا، عوام فریبی و مردم را جذب خود کردن. پیکره‌ی عمل اینها شبیه به هم است؛ ولی یقیناً پاداش عمل این دو یکی نیست. در بحث نیت تأکید بسیاری است در اینکه انگیزه‌ی انسان در کاری که در زندگی انجام می‌دهد خدا باشد. اخلاص در عمل؛ یعنی عمل خود را صرفاً به انگیزه‌ی الهی انجام بدهد و هیچ انگیزه‌ی نفسانی در آن نباشد؛ دنبال نفع شخصی خودش نباشد. نفع شخصی یعنی فرد کاری را انجام می‌دهد برای اینکه مال دنیا، مقام یا پستی به دست آورد یا به لذت و شهوت دنیوی برسد که هدف حظّ نفس است و خدایی نیست؛ مثل کسی که به میدان جنگ رفته است و در سپاه اسلام با سپاه کفر می‌جنگد؛ اما هدفش از جنگیدن به دست آوردن غنیمت جنگی است یا اینکه بعد از جنگ بگویند او خیلی خوب جنگید فلان مقام و پست را به او بدهید و فرماندهی فلان لشکر یا رئیس فلان سازمان شود. یا نه می‌جنگد تا کنیزی را به دست آورد و لذت بودن با او را ببرد. همه‌ی اینها حظّ نفس است. این ملموس‌ترین شکل نفسانیت در عمل است که برای مال، مقام، لذت و یا شهوت است. این ماجرا را شنیده‌اید که در حین یکی از جنگ‌ها یکی از اصحاب رسول -  
الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: یا رسول‌الله فلان رفیق ما در راه خدا کشته شد، تشریف بیاورید بر جنازه‌ی این شهید نماز بخوانید. رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: نخیر او شهید نیست. بعد پرده برداشتند و فرمودند: وقتی این دو لشکر روبروی هم صف آراستند، این فرد که در لشکر ما بود، چشمش به مرکب یکی از رزمنده‌های سپاه کفر افتاد و گفت وقتی فرمان حمله صادر شد، می‌روم طرف را می‌کشم و اسبش را به دست می‌آورم. تا فرمان حمله صادر د، به سمت طرف تاخت و به جای اینکه طرف را بکشد، خودش کشته شد. این شهید راه خدا نیست؛

۱. حرّاملی، وسائل الشّیعة، ج ۱، ص ۴۹ و مجلسی، بحار، ج ۶۷ و ص ۲۱۲ و محدّث‌نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۱، ص ۹۰.

شهید راه اسب است؛ شهید راه الاغ است؛ قتیل الحمار است؛ پیامبر ﷺ به همین بی‌پردگی بیان کردند. این فرد در سپاه اسلام است؛ اما انگیزه‌اش برای جنگ چیست؟ می‌خواهد مشرک را بکشد؛ اما برای چه؟ مرتبه‌ی لطیف‌ترِ حظّ نفس به خاطر شهرت و خوش نام شدن است؛ مثل افراد زهد فروش، افرادی که غذای خوب نمی‌خورند، لباس خوب نمی‌پوشند، در شرایط سخت زندگی می‌کنند و زندگی برایشان به سختی می‌گذرد، چرا؟ تا مردم به آنها بگویند: عجب آدم زاهدی است، اصلاً دل به دنیا نبسته است، اصلاً توجهی به دنیا ندارد. از امکانات دنیا استفاده نکرده؛ اما انگیزه‌اش خوش نام شدن بود تا بگویند فلانی عجب آدم عارف، اهل دل و اهل باطنی است، اصلاً اعتنایی به دنیا ندارد، این هم حظّ نفس است و برای خدا نیست. از این لطیف‌تر بگویم کسی که طاعت به‌جا می‌آورد، از معصیت پرهیز می‌کند برای اینکه نکند در آتش جهنّم بسوزد، نکند از مقامات و نعم بهشتی محروم شود؛ این هم انگیزه‌اش حظّ نفس است. برای منفعت خودش نماز می‌خواند، جهاد می‌کند، روزه می‌گیرد، عبادت می‌کند، معصیت نمی‌کند، مال مردم خوری نمی‌کند، ظلم و اجحاف نمی‌کند، این هم برای حظّ نفس است. این عبادت باطل نیست؛ اما عبادتی نیست که فرد را به قرب الهی و لقاء خدا برساند. این عمل خالص نیست، ناخالصی در آن هست. برای خودش عبادت می‌کند تا به بهشت برود و او را جهنّم نبرند و عذاب نکنند. از این لطیف‌تر مال کسانی است که سیر و سلوک می‌کنند؛ کاملاً مراقب است، ذره‌ای توجه به مال، مقام و شهوت دنیا ندارد، دنبال این هم نیست که بگویند عجب عارف زنده‌دل و اهل باطنی است و خوش‌نام شود، دنبال این هم نیست که به جهنّم نرود و به بهشت برود؛ اما دنبال این است که به مقامات و کرامات معنوی دست پیدا کند. عمل این هم خالص نیست و محرّکش رسیدن به کشف و کرامات است، محرّکش رسیدن به مقامات و مدارج معنوی است. ابن‌سینا قشنگ می‌گوید: «مَنْ آثَرَ الْعِرْفَانَ لِالْعِرْفَانِ فَقَدْ قَالَ بِالْثَّانِي»؛ کسی که عرفان را به خاطر خود عرفان اختیار کند مشرک شده است. عرفان برای بهشت رفتن، جهنّم رفتن، قطب فلان خانقاه و سلسله شدن و خوش نام شدن نیست. هیچ‌یک از اینها نیست؛ ولی عرفان را برای خود عرفان خواسته است؛ فقد قال بِالْثَّانِي این هم مشرک

است؛ این هم نیت خالص ندارد. حالا کم کم بو می بریم که نیت خالص یعنی چه؟ یعنی غیر خدا در عالم محرک انسان نباشد. فکر کنیم ببینیم چقدر این طوری هستیم. به قول شاعر:

گر مخیر بکنندم به قیامت که چه خواهی      دوست ما را و همه جنت و فردوس شما را

شعر خواندنش ساده است؛ اما واقعاً اگر روز قیامت مخیر کردند بین مقامات بهشتی و لذایذ و نعم جاودان اخروی و خدا کدام را انتخاب می کنیم؟ باز می گوئیم دوست ما را و همه جنت و فردوس شما را؟ حتی بالاتر از این، یکبار اشاره کرده ام، جاهای خیلی ظریفی وجود دارد که سالک در مراقبات باید خیلی مواظب باشد؛ و الاً به جایی نخواهد رسید.

فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب      که حیف باشد از او غیر از این تمنایی

یعنی در سلوک فراق و وصل هم انگیزه‌ی تو نباشد که به وصال خدا برسی و از فراق خدا نجات یابی. بین از کجا سر در آوردی! او راضی و خشنود و خرسند باشد، این فقط محرک من است، اینکه من به وصال او برسم نه، من از فراق او نجات پیدا کنم نه؛ چون رسیدن به وصال و نجات از فراق هم مرتبه‌ای از حظ نفس است. دو اصطلاح ریا و سُمعه داریم. ریا یعنی نشان دادن چیزی و سُمعه یعنی به سمع رساندن چیزی. انسان دو نوع می تواند خودنمایی کند؛ یک بار با رفتار خاصی مقدس‌نمایی می کند و خودش را نشان می دهد و گاهی اوقات هم کاری می کند که کمالات او به گوش دیگران برسد که هر دو مشابه همند. اگر عمل می خواهد خالص شود قدم اول این است که عمل خودت را به دیگری نشان ندهی، اینکه دیگری ببیند اصلاً مهم نیست، اینکه تو نشان بدهی مهم است. دیگری ببیند نوش جانش؛ خدا نشان داده است. نمی خواهیم وارد کالبدشناسی بحث ریا شوم، خیلی ظریف است، پناه می بریم به خدا و خود خدا انسان را از این شرک خفی حفظ کند. یک وقت جلوی مردم نماز می خواند مدّ «و لا الضّالّین»<sup>۲</sup> را هم می کشد که بگویند عجب نماز

---

<sup>۲</sup>. سوره‌ی حمد، آیه‌ی ۷.

باحالی می‌خواند؛ خوشا به حال او. یک وقت عملش را به دیگری نشان نمی‌دهد؛ اما کاری می‌کند که طرف متوجه شود این عمل را انجام داده است؛ مثلاً برای اینکه بفهمند او سحر بیدار بوده و نماز شب خوانده، می‌گوید: دیشب سحر عجب باران تندی می‌آمد؛ یعنی من سحر بیدار بودم، عملش را هم نشان نداد؛ اما به دیگران حالی کرد که من اهل نماز شب خواندن هستم. این حرف‌ها را نگوییم که زشت است، نمی‌خواهم پرده‌ی زشتی‌ها را بالا بزنم، سراغ زیبایی‌ها برویم؛ والا در بحث ریا چیزهای باریکی است. اول اینکه در مقام نشان دادن عملت به دیگران بر نیا. دوم؛ من خودم نخواستم عملم را به دیگران نشان دهم، تصادفاً من جایی نماز می‌خواندم، کسی رد شد و دید که من نماز می‌خوانم. از اینکه او تصادفاً دید، خوشحال شدم. من نخواستم نشان دهم و او تصادفاً دید و من مسرور شدم؛ این هم ناخالص است. از این نمونه‌ها فراوان داریم. مهم‌ترین چیز این است که خود شخص وقتی عمل خود را می‌بیند، مسرور نشود. دیگری هم ندید، خودش در خلوتی نماز می‌خواند و خوشحال است. این داستان ظرافت زیادی دارد که چرا خوشحال است؟ به اعتبار اینکه چون من این کار را انجام دادم خوشحالم، پس این خدایی نیست. اولاً کسی عملش را به دیگران نشان می‌دهد که عملش در نظر خودش عمل قشنگ و مهمی باشد. اگر کسی به این معرفت برسد که عملش در نظرش چیز قشنگی نیاید از مهم‌ترین لغزشگاه ریا و عدم خلوص در نیت رها می‌شود. این نمازی که من خواندم تو را به خدا نماز بود که خوشحال شوم از اینکه چنین چیزی خواندم و به دیگران هم نشان بدهم که ایهاالناس من چنین چیزی خواندم. اگر به این معرفت برسیم که حقّ عظیم خدا کجا و این نماز حقیری که من خواندم کجا، دیگر ریا نمی‌کنم. نماز آنی بود که امیرالمؤمنین، رسول الله، فاطمه‌ی زهرا و خدیجه کبری می‌خواندند، این نماز باعث سرشکستگی و خجالت من است. اینها را بفهمم. مهم‌ترین جای نماز و نزدیک‌ترین نقطه‌ی نماز به خدا سجده است. قیام مظهر توحید افعالی، رکوع مظهر توحید صفاتی و سجده مظهر توحید ذاتی است. روایت هم داریم. سجده‌ی اول را که به جا می‌آورید و بلند می‌شوید، مستحّب است که

بین دو سجده استغفار کنید. به اوج قلّه‌ی نماز رسیدید، سر بر می‌دارید و می‌گویید «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ»<sup>۳</sup> خیلی هم مستحّب است، سعی کنید عمل کنید. اوّل می‌گویید: الله اکبر یعنی خدا بزرگتر از آن است که بتوانم با این سجده حقّ عبادت و بندگی‌اش را ادا کنم. بعد هم می‌گویید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ» یا «أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ»<sup>۴</sup> چرا؟ چون دیدی این عمل، عمل نبود، در برابر خدا چیزی نبود. سلام نماز را که می‌دهی سه بار می‌گویی «اللّٰهُ أَكْبَرُ»؛ «اللّٰهُ أَكْبَرُ»؛ «اللّٰهُ أَكْبَرُ»؛ یعنی خدا بزرگتر از آن است که من بتوانم حقّ بندگی و عبادت او را ادا کنم. بعد هم سر به سجده می‌گذاری و صد بار می‌گویی عفوّاً عفوّاً از چه استغفار می‌کنی؟ از همین نمازی که خواندی!

چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست که خدمتی به سزا بر نیامد از دستم

اگر کسی معرفتش این‌طوری شد، عمل در نظرش چیز جالبی نیست که بخواهد به دیگران هم نشان بدهد؛ اسباب خجالت و شرمندگی است. اگر عمل برای خود انسان بزرگ و مهم و جذّاب نیاید، در صدد اینکه عمل را به دیگران نشان دهد بر نمی‌آید. این یک نکته، نکته‌ی دیگر، عمل خالص از چه کسی سر می‌زند؟ عمل خالص یعنی عمل بی‌غرض؛ یعنی کسی که کاری را انجام می‌دهد و دنبال هیچ چیز برای خودش از رهگذر انجام این عمل نیست. از دو نفر عمل بی‌غرض سر می‌زند. اوّل؛ غنی مطلق، کسی که هیچ نیازی ندارد. این فرد عمل می‌کند، برای اینکه به او نفعی برسد؟ نه. لذا اگر عملی از او سر می‌زند، یقیناً خالص است؛ هیچ غرضی برای خودش در آن ندارد. غنی مطلق خدای متعال است؛ لذا عمل خدا خالص است. نقطه‌ی مقابلش فقیر مطلق است که فقرش هیچ راه درمان و چاره ندارد و محال است که این فقر برطرف شود. کار این فقیر مطلق هم بی‌غرض است؛ چون می‌داند که این درد، درمان و چاره ندارد. لذا اگر کسی به فقر مطلق

۳. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۳۱۲ و حرّعاملی، وسائل الشّیعة، ج ۵، ص ۴۶۰ و مجلسی، بحار، ج ۸۱، ص ۱۸۶.

۴. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۲۸ و حرّعاملی، وسائل الشّیعة، ج ۱۶، ص ۸۵ و مجلسی، بحار، ج ۹۰، ص ۲۸۲.

در خودش معرفت و راه پیدا کرد عملش خالص و بی‌غرض می‌شود. نکته‌ی دیگر؛ از کسی عمل خالص سر می‌زند که از رهگذر این کار دنبال منفعت کردن یا ضرر نکردن نباشد. کسی دنبال منفعت بردن و زیان ندیدن نخواهد بود که اصلاً خودش را نبیند. اگر خودت را ندیدی سود و زیان خودت را نمی‌بینی و طبیعتاً سود و زیانت محرک تو در عمل نیست. چه کسی خودش را نمی‌بیند؟ کسی که محو دیگری باشد. کی محو دیگری می‌شوی؟ وقتی عاشق او باشی. عاشق محو معشوق است و عشق او را از دیدن غیر معشوق کور می‌کند. «حُبُّكَ الشَّيْءُ يُعْمِي وَ يُصِمُّ»<sup>۵</sup> محبت تو به یک چیز تو را کر و کور می‌کند، دیگر غیر معشوق را نمی‌بینی؛ نه تنها دیگران را نمی‌بینی؛ خودت را هم نمی‌بینی.

چنان پر شد فضای سینه از دوست که یاد خویش گم شد از ضمیرم

وقتی عاشق شدی، محو جمال معشوق شدی، خودت را نمی‌بینی؛ پس سود و زیان خودت را نمی‌بینی و در نتیجه محرک تو در عمل رسیدن به سود و رهایی از زیان نخواهد شد. محرک تو فقط رضایت معشوق و محبوب است؛ نه اینکه معشوق از من راضی شود تا بعد اجازه دهد من به وصالش برسم. نه این هم مشکل دارد، همین که معشوق خوشحال باشد، خوشحالی او برایم مطلوب است؛ از رهگذر خوشحالی او اگر بخواهم خودم به چیزی برسم، خالص نیست. پس انسان عاشق، انسان محبّ به تمام معنا عملش خالص است. اگر کسی به معرفت فقر خود و محبت ربّ خودش راه پیدا کرد، عملش خالص می‌شود. چیزی که خدا به آن توجه دارد، نیت خالص است. در کتاب سرّ حق در فصل سوم به مناسبتی در یکی از لغزشگاه‌ها سه، چهار حدیث نقل کرده‌ام و اشاره کرده‌ام که همه‌ی احادیث ناظر بر اهمیت خلوص در عمل است. پیغمبر اکرم ﷺ به ابانر غفاری رضی الله عنه فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ [تَبَارَكَ وَ تَعَالَى] لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورَتِكَ وَ لَا إِلَى أَمْوَالِكَ وَ لَكِنْ يَنْظُرُ

<sup>۵</sup> سیّد رضی، مجازات النبویه، ص ۱۷۱ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۷۸ و خوئی، منهاج البراعة، ج ۲۱، ص ۲۴۷.

إِلَى قُلُوبِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ»<sup>٦</sup> خدای تعالی به قیافه‌هایی که ظاهری ساختید و به سخن‌هایی که به زبان می‌گویید، نگاه نمی‌کند. ادعاهایی که به زبان می‌کنید و قیافه‌هایی که به ظاهر درست می‌کنید اصلاً مورد توجه خدا نیست، خدا به دل‌ها و عمل‌های شما نگاه می‌کند؛ یعنی نگاه می‌کند، محرکی که در دلتان شما را به این عمل واداشت چه بود و آن محرک شما را به چه عملی واداشت. باز حدیث داریم: «إِنَّ اللَّهَ [عَزَّ وَ جَلَّ] لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورَتِكُمْ وَ أَمْوَالِكُمْ وَ لَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ»<sup>٧</sup> خدای متعال به قیافه‌ها، مال، ثروت و دارایی‌های شما نگاه نمی‌کند؛ خدا به دل‌ها و عملکردهای شما نگاه می‌کند که چه کار می‌کنید و با چه انگیزه‌ای این کار را می‌کنید. باز حدیث داریم: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى أَجْسَادِكُمْ وَ لَا إِلَى صُورَتِكُمْ وَ لَكِنْ يَنْظُرُ عَلَى قُلُوبِكُمْ» خدا به پیکرها و قیافه‌های شما نگاه نمی‌کند، خدا به دل‌های شما نگاه می‌کند. یا «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورَتِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ وَ إِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ [وَ يَتَاتِكُمْ]»<sup>٨</sup> خدای متعال به قیافه و کارهای شما نگاه نمی‌کند، منحصرأً به دل‌های شما نگاه می‌کند. ممکن است عمل خوب؛ اما با انگیزه‌ی بدی انجام دهی. کانونی‌ترین مرکز آنچه خدا به آن می‌نگرد و ارزیابی می‌کند، نیت شماست که در دل شماست که به چه انگیزه‌ای عمل می‌کنی. از خدای متعال می‌خواهیم که عنایت کند و قلب ما را از هر چه غیر خودش است خالی کند و عمل ما را از هر انگیزه‌ی نفسانی با هر درجه‌ای از ظرافت و لطافت خالی کند و وجود ما را یک‌سره خدایی کند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيٍّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

<sup>٦</sup> مجلسی، بحار، ج ٧٤، ص ٨٨ و محدث‌نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ١١، ص ٢٦٤ و طوسی، محمدبن‌الحسن، ص ٥٣٦.

<sup>٧</sup> سیدبن‌طاووس، محاسبة‌النفس، ص ٧٧ و ورام‌بن‌ابی‌فراس، مجموعه‌ورام، ج ٢، ص ٢٢٨ و پاینده، نهج‌الفصاحة، ص ٣٠٠.

<sup>٨</sup> مجلسی، بحار، ج ٦٧، ص ٢٤٨ و شعیری، جامع‌الآخبار، ص ١٠٠.